

روزشمار تحولات ایران در عصر قاجاریه

غلامحسین زرگری نژاد

مقدمه

در قیاس با ادوار تاریخی متقدم، پیوند مضمونی و ماهیتی بسیار فزون‌تر رخدادهای تاریخ معاصر با «وضعیت کنونی» و حیات فعلی و جاری هر ملت و نیز اتصال و امتزاج وقایع عصر معاصر با «اکنون و حال هر جامعه» باعث شده است تا هم، محققان و پژوهشگران عرصه تحقیقات تاریخی، و هم، علاقمندان عمومی به مباحث و مقوله‌های تاریخی، علاقه بیشتری به مطالعات تاریخ معاصر نشان دهند. بی‌گمان یکی از دلایل گرایش گسترده جامعه علمی ما به پژوهش‌های تاریخ معاصر ایران نیز همین رهیافت به اتصال مضمونی بیشتر «اکنون» و «حال» به «دیروز» ما یا همان تاریخ معاصر ایران است.

قدر مسلم این است که چه بر شالوده چنین تعلیلی در ریشه‌یابی آن رویکرد، و چه براساس هر تعلیل و تحلیل دیگر، در سال‌های اخیر گرایش به پژوهش‌های تاریخ معاصر ایران، هم در عرصه آگاهی به اصل رخدادهای وقایع و همچنین، در قلمرو تمایل به فهم مضمونی و محتوایی حوادث یا ریشه‌ها و علل فاعلی رخدادهای ابعادی بسیار گسترده یافته است. با تمام این احوال، و علیرغم این اقبال وسیع و ارزشمند، متأسفانه هنوز تحقیقات و پژوهش‌های مربوط به تاریخ معاصر ایران، بر شالوده‌های استوار علمی و اطمینان بخش استوار نشده‌اند. تعارض‌ها و تناقض‌ها در ریشه‌یابی رخدادهای، هیچ‌کم‌تر از تعارض‌ها و ناهماهنگی‌ها در ارایه اصل رخدادهای یا حداقل گزینش خودآگاه و جهت‌دار حوادث برای اثبات فرضیه‌های معین نیست. نوشته‌هایی که حتی میان متدولوژی روایت و روش‌های علمی تحلیل حوادث، خلط‌های فاحشی انجام می‌دهند و شمارشان نیز اندک نیست و غالباً هم از سوی غیر متخصصین عرضه می‌شوند، خود داستان دیگری دارند و عاملی تشدید کننده در رهیافت‌های آشفته به فهم مضمونی تاریخ معاصر ایران به شمار می‌روند.

بی‌گمان، تا هنگامی که محققان و مورخان نتوانند از طریق مراجعه به اصل حوادث و منابع گزارش‌کننده وقایع، نسبت به بازشناسی پیکره کلی حیات اجتماعی گذشته چه تاریخ معاصر ایران و چه اعصار متقدم، توفیق یابند، طبعاً قادر نخواهند بود تا رهیافت تحلیلی و تعلیلی درست و یا قابل اعتمادی (و لاقلاً در حد فرضیه‌های علمی) به مبانی تکوین آن هیأت اجتماعی پیدا کنند و راز و رمز و فراز و نشیب‌های آن را شناخته و به فهم عوامل تکوین‌دهنده رخدادهای نائل گردند.

پر واضح است که تأکید مورخان بر ضرورت رهیابی و حصول هر چه کامل‌تر به اصل حوادث و تأکید آنان بر ضرورت تلاش برای گردآوری اخبار و کوشش برای نیل به حداکثر اشراف ممکن به نفس الامر در گذشته، آن هم با واریسی و سواس گونه روایات و گزارش‌های پراکنده در هر مأخذ و منبع معتبر، به معنای اصالت دادن به حادثه یا خبر و روایت و نیز به معنی انحصار علم تاریخ به صرف فهم رخداد یا همان تاریخ روایی و نقلی نیست، بلکه سخنان آنان، بر این معنا تأکید دارد که:

اولاً: هر درک عقلی و هر استنتاج نظری از رخدادهای و حوادث گذشته و یا معرفت روشن از چرایی پدیده به حکم خرد، متکی و موکول بر شناخت و فهم چیستی و چگونگی و ماهیت آن پدیده است؛ تا جایی که می‌توان از آن به عنوان اصل «تقدم و اتکای منطقی روایت بر درایت» یاد کرد و اظهار داشت که بدون اشراف بر نفس الامر یا همان پدیده تاریخی که در لابلای روایات چهره پنهان داشته است، هر ادعایی برای فهم پدیده مذکور و تعلیل و تحلیل آن، ادعایی لغو و باطل است.

ثانیاً: بر اساس همان اصل بدیهی تقدم منطقی روایت بر درایت، وظیفه هر مورخ در قدم نخست آن است که همواره به

گردآوری اخبار و گزارش‌ها و تنظیم و دسته‌بندی و سپس نقد آنها برای حصول به صحت یافته‌ها مبادرت کند و از این مقدمه واجب با تسامح و اغماض در نگذرد؛

ثالثاً: همواره بر این نکته اساسی اصرار ورزد که اصول و قواعد و روش پژوهش در روایت و خبر، قطعاً به دلیل تفاوت ماهیت روایت با اصول درایت و قواعد تعلیل و تحلیل متفاوت است و به همین دلیل، این قواعد متفاوت، باید هر کدام در جای مناسب خود مورد استفاده و توجه قرار گیرند؛

به عبارت دیگر، مورخ به هنگام تلاش برای شناسایی واقعه گذشته، چون در حقیقت، به جای نفس‌الامر، با انعکاس و ترسیم رخدادها در چهره متون و اسناد روبروست، (آن هم ترسیمی که برای او همواره ظنی است) پس لاجرم مکلف است تا پیش از هرگونه داوری و تعلیل و تحلیل شتاب‌زده واقعه، ابتدا قواعد نقد روایت را برای حصول اطمینان از صحت و سقم خبر به کار گیرد و آنگاه در حالی که اطمینان لازم را برای معرفت به اصل حادثه کسب کرده است، مبادرت به تعلیل و ریشه‌یابی حادثه نماید. بدیهی است که چون مورخ در این مرحله با موضوع و روشی کاملاً متفاوت از جستجو و کنکاش پیشین روبروست، (یعنی تبیین چرائی‌ها و نه شناخت چیستی‌ها) طبعاً موظف است تا تمامی دقت و حوصله و حتی وسواس علمی خویش را در خدمت تعقل صحیح سیر دهد و همه همت خود را صرف به کارگیری قواعد درست استنتاج عقلی نماید تا در وادی استنتاج‌های نادرست و یا ناقص نیفتد.

اگر درست باشد که فهم واقعه و رخداد تاریخی، مستلزم آگاهی و اشراف بر گزارش‌های منعکس‌کننده آن حادثه و نیز متکی و مبتنی بر معرفت تربئی و متوالی رخدادها نسبت به یکدیگر است، می‌توان این سخن بدیهی را نیز بر آن افزود که: چون اساس و شالوده مهم حصول به ریشه‌های تکوین رخدادها و حوادث، معرفت بر ترتب و توالی وقایع است، بنابراین، هر تعلیل و تحلیل دقیق از یک پدیده تاریخی، جز آنکه متکی بر معرفت به اصل واقعه است و با آن معرفت ضروری اولیه، پیوندی طولی و تنگاتنگ دارد، محتاج رهیابی به اخبار کاملاً زمانمند و یا حداقل، محصور و مقید به قید زمان نیز هست. با عنایت به همین حقیقت می‌توان گفت که همبستگی و پیوند ذاتی مقوله‌های زمان و مکان با علم تاریخ، چه در معنای رخداد و حادثه زمانمند و چه به معنای دانش و علم رهیابی به حوادث متوالی، آن هم با پیوند و اتصال علی به یکدیگر، چنان محوری و اساسی است که با تفریق و انتزاع هر کدام از آن مفاهیم و مقوله‌ها از یکدیگر، تعین و هویت تاریخ مخدوش گشته، مرزهای آن گرفتار تشتت شده و حدود مفهومی و تعین ذاتی آن متغی می‌گردد.

از میان دو مقوله مکان و زمان، بی‌گمان مقوله زمان، در تعین مفهوم تاریخ و نیز در هویت بخشیدن به قلمرو مفهومی و هستی بیرونی و مصداقی آن، نقش اساسی‌تری دارد؛ چرا که فی‌المثل در تفاوت دو مفهوم «اسطوره» و «تاریخ»، آنچه این دو مقوله و نیز آنچه واقعیت بیرونی و مصداقی آنان را از همدیگر متمایز می‌سازد، مفهوم زمان است نه مقوله مکان. از همین جاست که می‌توان اهمیت جایگاه زمان و ضرورت رهیافت ترتبی به رخدادها را دریافت و تأکید کرد که: رخداد گسسته از زمان، ارزشی فراتر از اسطوره و افسانه ندارد، چرا که زمان فصل ممیز تاریخ از افسانه و اسطوره است. آگاهیم که مقوله‌های اساطیری، در میان هر قوم و ملت، مفاهیم مرتبط به مکان و جغرافیای معینی هستند که گرچه حد و رسم مفهومی آنها، گاه متشّت و آشفته گشته است، ولی به هر حال، از «مکان» گسسته نبوده و همواره با این مفهوم، امتزاج و آمیختگی دارند؛ به حدّی که حتی می‌توان گفت این امتزاج، گاه تا حدّ آمیختگی ذاتی نیز ارتقاء یافته و در تعین مفهوم اسطوره، نقش شالوده‌ای را ایفا می‌کند.

به دیگر سخن، در فهم و ادراک مفهوم اسطوره، که تنها با مقوله مکان پیوند ذاتی دارد و از مقوله زمان عاری است، زمان نقش محوری را ایفا نمی‌کند، اما مقوله و مفهوم تاریخ هرگز بدون پیوند با زمان و اتصال ذاتی با آن، متصور نیست. درست است که برای شناخت رویدادهای تاریخی، ذهن همواره پدیده را در مکان می‌یابد و در درک آن سخت به عنصر زمان محتاج است، ولی این نیاز مقوم ذاتی درک مفهوم تاریخ نیست، حال آنکه مقوله زمان در پیوند با حوادث تاریخی نقش مقوم ذاتی را ایفا می‌کند.

بدیهی است که اگر جایگاه مفهوم زمان و اهمیت آن را برای معرفت تاریخی در همان تعریف بسیار بسیط و اولیه آن، یعنی صرفاً ترتب و توالی زمانی رخدادها نیز خلاصه کنیم باز هم، به سهولت در خواهیم یافت که با حذف رابطه ترتبی و متوالی حوادث، ادراک روشنی از تاریخ نقلی هم در دست نخواهیم داشت، تا چه رسد به تاریخ تحلیلی و تعقلی.

در تاریخ بشری و عمدتاً در اعصار بسیار کهن (تاریخ ملت‌های باستانی) و نیز در میان برخی از اقوامی که فاقد تاریخ مکتوب بوده‌اند، می‌توان به رخدادها متعدد و اخبار بسیار فراوانی برخورد که جملگی آنها، از نظر پیوند با مکان، عاری از ابهام‌های اساسی بوده‌اند، اما درست به آن سبب که آن رخدادها، در حافظه تاریخی اخلاف آفرینندگان همان حوادث و یا در تاریخ مکتوب زمانمند آنان، پیوند روشنی با زمان، آن هم در همان حدّ توالی و ترتب حوادث پیدا نکرده‌اند، هم‌اکنون، رخدادهای متعین تاریخی قلمداد نمی‌شوند؛ تا جایی که برخی، این اخبار را در شمار اسطوره و بعضی نیز، در ردیف افسانه و جعلیات می‌شمارند. تاریخ پیشدادیان و کیانیان در ایران و تاریخ عمالقه و جرهم اولی و حضوراً در تاریخ شبه جزیره عربی، از جمله نمونه‌های بارز رخدادهایی هستند که به دلیل گسستگی از قید زمان، به حوزه اسطوره و افسانه رانده شده‌اند و اکنون هیچ کدام در عرصه مطالعات تاریخی قرار ندارند و محل اعتنای جدی مورخان نیستند.

اهمیت مقوله زمان و فهم منتظم حوادث، در تعیین تاریخی رخدادها و فراهم آوردن زمینه‌های معرفت علی به حوادث، از همان اعصار نخستین تکوین تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نویسی، باعث شد تا مورخان همواره محتوای آثار تاریخی خویش را با مقوله زمان، در اتصالی جدی قرار دهند و نسبت به گزارش ترتبی و متوالی رخدادها، حسّاس و حتی‌المقدور مقید باشند. آنان به خوبی واقف بودند که نه تنها پای‌بندی به اصل ترتب و توالی رخدادها، به علم تاریخ تعین و هویت می‌بخشد، بلکه این امر، مطالعه تاریخ، خصوصاً رهیافت به درک علی حوادث را نیز می‌سازد. لزومی ندارد تا بگوییم که تاریخ هرودوت با همان حداقل پای‌بندی به گزارش زمانمند رخدادها، و درست به همین دلیل همواره اثری تاریخی محسوب گشته، اما سیروپدی گزنفون، هیچگاه متن تاریخی قابل قیاسی با اثر پدر تاریخ، و یا سایر آثار قبل و بعد خویش قلمداد نگردیده است.

علی‌رغم قلت اعتنای تاریخ یونان و روم باستان و حتی تاریخ‌نویسان عهد قدیم ایران، به تاریخ‌نویسی زمانمند و ارایه رخدادها در بستر زمانی منظم، با آغاز دوره اسلامی در سرزمین ما، شیوه کاملاً جدیدی از تاریخ‌نویسی زمان شمار و زمانمند پدید آمد که می‌توان آن را تاریخ منتظم و یا تاریخ کرونولوژیک Coronologic نامید.

بی‌گمان در تکوین این سنت، هم‌گرایش و علاقه سیره‌نویسان و مورخان به ثبت و ضبط و گزارش حوادث، و هم تعیین هجرت پیامبر به عنوان شالوده گاه‌شماری دوره اسلامی، نقش پر اهمیتی داشت.

آگاهیم که پس از رحلت پیامبر گرامی اسلام، مسلمانان بنا به دلایلی خاص که جای بحث آن اینجا نیست، هجرت رسول اکرم به مدینه النبی را مبدأ گاه‌شماری و تقویم خویش قرار دادند و به این ترتیب هجرت پیامبر به این شهر، مبدأ تقویم قمری قرار گرفت.

در اواخر قرن دوم ابن اسحاق و برخی دیگر از عالمان مغازی و طبقات، ضمن گزارش موضوعی حوادث زندگی پیامبر و اصحاب آن حضرت، هر جا که توانستند رخدادهای عهد مدنی را در قالب زمان و سال شمار نیز ارایه کردند تا برای خوانندگان خود امکان حصول به ترتب حوادث و تعیین رخدادهای «قبل» و «بعد» را فراهم کنند.

با آغاز عصر تاریخ‌نویسی عمومی، سلسله‌ای و خاندانی و محلی و غیره، تعدادی از مورخان قرون اولیه دنیای اسلام با تقیّدی فزون تر از سیره نویسان، گزارش منتظم حوادث و تاریخ‌نویسی زمانمند یا همان سنت گزارش حوادث در قالب زمان و نه موضوع و یا سلسله را بسط دادند و توانستند در کنار آثار تاریخی متعدد آن دوران و مورخانی که در تاریخ‌نویسی خود سبک گزارش سلسله‌ای و یا موضوعی را ترجیح می‌دادند، شیوه‌ای متفاوت را پایه‌گذاری کنند و سرانجام روش تاریخ‌نویسی زمانمند را در کنار تاریخ‌نویسی سلسله‌ای تثبیت نمایند.

شاخص‌ترین چهره این دسته از مورخان، محمدبن جریر طبری بود که *تاریخ الرسل و الملوک* را تا جایی که میسر بود با اصالت دادن به عنصر زمان و محوریت ذکر سالیانه حوادث تدوین کرد و توانست تاریخ عمومی مفصلی که رخدادهای پس از هجرت در قالب فصول مبتنی بر گاه شماری آن انتظام زمانی یافته است، از خود به یادگار گذارد. پس از طبری گرچه سنت سال‌شماری رخدادهای توسعه یافت، اما استمرار و پای بندی برخی از مورخان دیگر، به همان شیوه تاریخ‌نویسی سلسله‌ای و یا موضوعی، مانع از آن شد که روش گزارش وقایع و مبتنی بر سال‌شماری رخدادهای، تبدیل به شیوه مسلط گردد. با این حال، گفتنی است که پیروان سبک تاریخ‌نگاری سلسله‌ای و موضوعی، تحت تأثیر شیوه تاریخ‌نگاری کرونولوژیک و با عنایت به ارزش و جایگاه زمان، گرچه همانند طبری و رهروان او، تاریخ‌نویسی زمانمند و مبتنی بر روش سال‌شماری رخدادهای را، سبک اساسی واقعه نویسی خود قرار ندادند و به پیروی از آنان نپرداخته‌اند، اما در قالب تاریخ‌نویسی سلسله‌ای خویش، از ذکر زمان حوادث کلی و جزئی نیز چشم پوشی نکردند.

با ظهور ابن مسکویه و پس از او ابن‌کثیر، و ابن‌خلدون و ابن‌اثیر و ابن جوزی، اهمیت تاریخ‌نویسی منتظم و سنت محمدبن جریر طبری تداوم یافت و همچنان پایدار ماند و حتی مورد تأکید نیز قرار گرفت. تا جایی که نه تنها ابن‌اثیر و ابن‌خلدون، همان سبک و سیاق طبری را اساس تاریخ‌نویسی خود قرار دادند، بلکه ابن جوزی تا جایی پیش رفت که چون بر آن شد تا ذیلی بر تاریخ طبری بنویسد، نام اثر خویش را *المنتظم* گذاشت. بی‌گمان انتخاب این نام که بیش از انتظام موضوعی رخدادهای بر انتظام و ترتب و توالی زمان وقایع اشاره داشت، تأکیدی بود بر ترجیح تاریخ‌نویسی منتظم نسبت به تاریخ‌نگاری آشفته و غیر منتظم.

متأسفانه مورخان عهد مغول و سپس شماری از تاریخ‌نویسان عصر صفوی که به دلیل وابستگی به دربارهای مغول و صفویه، ناگزیر بودند تا عمدتاً به تاریخ‌نگاری حکومتی و خاندانی روی آورند، باعث شدند تا علی‌رغم سبقت سنت تاریخ‌نویسی منتظم و سال‌شمار بر تاریخ‌نویسی سلسله‌ای و موضوعی، این روش در آن ادوار، محل اعتنای کامل قرار نگیرد. با این حال، و خصوصاً در عصر صفوی، مورخان بزرگی همچون، حسینی قمی و حسینی استرآبادی و ملا جلال منجم و محمد معصوم اصفهانی، با تقیّد به تاریخ‌نویسی منتظم و تقیّد به قالب زمان و سال‌شمار حوادث برای ارایه رخدادهای، همچنان سنت طبری و رهروان او را پایدار نگاه داشته‌اند.

با پیدایش مورخ نامدار عصر افشاری یعنی میرزا مهدی‌خان استرآبادی و نیز محمد کاظم مروی، تاریخ‌نویسی زمانمند و مقیّد به گزارش سالانه رخدادهای بار دیگر تجدید حیات یافت و تبدیل به سنت غالب در تاریخ‌نویسی این عصر و حتی دوره

زندیه و سپس قاجاریه گردید.

جز درک اهمیت عنصر زمان و نقش آن در رهیابی به تعلیل رخدادها، در میان شاگردان و رهروان استرآبادی، طبعاً مقام والای وی که غالب مورخان بعدی، خویشتن را مستقیم و غیرمستقیم رهرو سبک و شیوه تاریخ‌نگاری وی و حتی شاگرد مکتب او دانسته‌اند، در این رویکرد جدی و همه جانبه به تاریخ‌نویسی منتظم، نقش اساسی را داشت.

اگر نگاهی اجمالی به احسن‌التواریخ ساروی، *مآثرسلطانیه* عبدالرزاق مفتون دنبلی، *جهان‌آرای* وقایع‌نگار مروزی و *تاریخ ذوالقرنین* خاوری شیرازی بیندازیم، به روشنی ملاحظه خواهیم کرد که نخستین مورخان صدر دوره قاجاریه، که به سنت تاریخ‌نویسی زمانمند و کرونولوژیک اقبال نشان دادند و بنیاد تاریخ‌نویسی خود را بر ذکر سالانه حوادث استوار کردند رسماً و عملاً پیرو روش و سبک استرآبادی بودند.

درست است که این رویکرد با همان شدت و جدیت خود در نزد وقایع‌نگار مروزی و خاوری شیرازی تبلور و تجلی نیافت، اما در آثار همین دو مورخ قاجاری نیز توجه به ذکر سال و حتی روز و ماه در بسیاری از حوادث، نشان از اهمیت زمان شمار رخدادها و ارزش تاریخ‌نگاری کرونولوژیک داشت.

با فرا رسیدن عصر ناصری که تاریخ‌نویسی در آن دوره گسترش بیشتری یافت، در شرایطی که محمد تقی‌خان سپهر و رضا قلی‌خان هدایت، عمدتاً در تاریخ‌نویسی به گزارش زمانمند حوادث تأکید کرده بودند، اعتمادالسلطنه با نوشتن تاریخ منتظم خویش، بیش از هر زمان دیگر در عصر قاجار، بر اهمیت تاریخ‌نویسی زمانمند تأکید کرد و با الهام از ابن‌جوزی و ابوالفداء، تاریخ قاجاریه خویش را *تاریخ منتظم ناصری* نام نهاد.

با تألیف تاریخ منتظم ناصری اگر چه روند تاریخ‌نویسی زمانمند، در کنار تاریخ‌نگاری سلسله‌ای و غیر منتظم، بر مسند تثبیت نشست و تا حدی دشواری رابطه‌های زمانی رخدادها برای کشف پیوند علی و رابطه طولی آنها از میان رفت اما شایان ذکر است که از این زمان به بعد، بر مجموعه قابل توجه فرمان‌ها، رقم‌ها، و احکام دیوانی و مالیاتی (و عمدتاً فاقد تاریخ)، انبوهی از اسناد و مدارک که اکنون به اسناد آرشیوی اشتها دارند، به منابع پژوهش‌های تاریخی افزوده شد که چون بخش مهمی از آنها عاری از کلی‌ترین قید تاریخی، یعنی سال هستند (تا چه رسد به ماه و روز)، هم اکنون خود معضل بزرگ دیگری در پژوهش‌های تاریخ معاصر ایران شده‌اند. معضل از این جهت که این اسناد و دستمایه‌های بسیار عمده و با ارزش، از سویی به دلیل محتوای غنی اطلاعاتی، نه قابل اغماض هستند و می‌توان آنها را از مطالعات تاریخی حذف کرد و کنار گذاشت و نه به خوبی و شایستگی قابل استفاده‌اند که بتوان از آنها استفاده مطلوب را کرد. چرا که به علت دلیل نداشتن تاریخ و نامشخص بودن حیطه دقیق زمانی، نمی‌توانند جای مهمی در فهم ساخت هویت و پیکره کلی و جزئی زمانه‌ای که از آن سخن می‌گویند و در آن پدید آمده‌اند، داشته باشند، تا چه رسد به آنکه بتوان از آنها در معرفت به زیرساخت‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی گذشته و نهایتاً تعلیل حوادث سود جست.

در آستانه همین سخن، متذکر شدیم که پیوند تنگاتنگ رخدادهای تاریخ معاصر ایران و خصوصاً بخش اعظم آن، یعنی تاریخ قاجاریه با حیات کنونی جامعه ما، موجب گرایشهای گسترده‌تری نسبت به این دوره از تاریخ ایران شده است، اما متأسفانه از یک سو عدم تقید کامل و همه جانبه مورخان دوره قاجار به گزارش کامل، دقیق و جزء به جزء تاریخ و زمان حوادث و بسنده کردن برخی از آنان، فقط به ذکر زمانمند حوادث اصلی و از سویی دیگر وجود انبوه اسناد آرشیوی، موانعی عمده را برای حصول به روابط و پیوندهای علی بسیاری از حوادث این برهه از تاریخ را پدید آورده است که طبعاً هر تلاشی

برای معرفت به چهره و سیمای کلی و جزئی تاریخ معاصر ایران و معرفت بر زیرساخت‌های تاریخی حیات فعلی و کنونی، متوقف و موقوف به رفع آن موانع و یا کاستن از حجم موانع مذکور است.

روزشمار تفصیلی تاریخ قاجار، یعنی مجموعه حاضر، به قصد تدوین رخدادهای زمانمند این دوره، آن هم به اتکای منابع اصلی و با تلاشی گسترده و گاه طاقت فرسا، حصول به زمان تقریبی حوادث فاقد زمان، اما قابل حصول به حیطه نسبی زمانی آنها و طبعاً به عنوان گامی اولیه تاریخ معاصر ایران، شکل گرفت. مجموعه‌ای که گرچه حاوی رخدادهاست و برارایه منتظم حوادث استوار شده است، اما بر آن است تا دستمایه‌های نسبتاً منتظم و مستندی را برای علاقمندان به مطالعات اساسی تاریخ معاصر ایران و تسهیل حصول به درایت در پرتو روایت فراهم کند. در این مجموعه کوشیده شده است تا:

۱- حداکثر اطلاعات موجود در منابع چاپی (منابع چاپی اصلی)، منابع قابل دسترس خطی، اسناد و مدارک آرشیوی (قابل دسترس) را در قالب روزشمار و ترتیب تاریخی، در کنار هم تدوین و تنظیم و با اتکاء متکی به آدرس منابع در اختیار محققان و علاقمندان قرار دهد؛

۲- با ارایه فشرده اطلاعات موجود در منابع و مآخذ مذکور و ارایه آدرسها، امکان دسترسی سریع به حوزه‌های پژوهشی مورد علاقه را فراهم کند.

۳- اطلاعات پراکنده مربوط به زمان‌های متصل به هم و یا نزدیک به هم و متوالی را در کنار هم قرار دهد و از این طریق ضمن ایجاد اشراف بر رخدادهای هر مقطع، پیوستگی مضمونی اخبار پراکنده در هر منبع و یا منابع مختلف را نشان دهد؛

۴- امکان مطالعه تطبیقی حرکت‌ها، مواضع و جهت‌گیری‌های سیاسی و اقتصادی دولتمردان داخلی و خارجی را میسر گرداند؛

۵- تقارن تحولات داخلی، اعم از سیاسی و نظامی را با تحولات کشورهای مجاور و دولت‌های مقتدر (روس و انگلیس و فرانسه) را آشکار ساخته و به فهم پیوند آن تحولات با یکدیگر یاری رساند؛

۶- با تسریع مراجعه به اطلاعات تاریخی (اخبار و گزارش‌ها) و خصوصاً تدوین و تنظیم کلیت رخدادهای هر برهه و یا هر موضوع در کنار و دنبال هم، راه را برای تحلیل‌ها و تعلیل‌های تاریخی و مبتنی بر حداکثر اطلاعات قابل دسترسی، هموار سازد.

محتوا، ساخت و اسلوب تدوین تاریخ منتظم ایران در دوره قاجاریه

محتوای مجموعه حاضر را تمام رخدادهای زمانمند و قابل دسترس تاریخ قاجاریه و تحولات سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و روابط خارجی ایران در فاصله درگذشت کریم‌خان زند تا انقراض سلسله قاجاریه، همراه با نگاهی کلی به مهمترین حوادث ایران از سقوط اصفهان تا فروپاشی زندیه، که خود حکم زمینه تاریخی بحث به شمار می‌رود، تشکیل داده است. در این مجموعه کوشش جدی ما بر آن بوده است تا تمام رخدادهای زمانمند را که قابل انتظام و ترتیب زمانی هستند به شکلی فشرده ارایه کنیم، اما علیرغم کوشش بسیار وسیعی که برای گردآوری و ارایه تلخیص شده تمام رخدادهای دوره قاجار انجام گرفت، متأسفانه چنانکه در تورتق این مجموعه ملاحظه خواهد شد، حجم و کمیت حوادث و وقایع سیاسی و

نظامی و روابط خارجی، در این مجموعه، در قیاس با تاریخ اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، بیشتر است. دلیل این امر نیز کثرت اطلاعات در زمینه‌های مذکور و قلت گزارش‌ها در باب رخدادهای اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی بوده است.

گفتیم که در این مجموعه کوشیده‌ایم تا به دلیل اهمیت پیوند رخدادها با مقولۀ زمان، ساخت اولیه و اصلی داده‌های تاریخی را بر ترتب زمانی حوادث استوار و ارایه کنیم، اما شایان توجه است که به دلیل عدم تقید کامل مورخان این دوره به گزارش دقیق زمان وقوع همه حوادث و نیز خطاها و ناهماهنگی‌های آنان در باب زمان رخدادها، در صورتی که اساس تدوین مجموعه حاضر را صرفاً بر ارایه حوادثی که مورخان، زمان وقوع آنها را ثبت و بیان داشته‌اند، قرار می‌دادیم، قطعاً باید کثیری از اطلاعات و اخبار و گزارش‌های فاقد زمان (حتی در متون اصلی) را از حذف می‌کردیم. بدیهی است در این صورت، نه تاریخ منتظم ایران در عصر قاجاری در دست داشتیم و نه حوادث تاریخی این مجموعه پیوندی موضوعی و مضمونی و محتوایی می‌یافتند. بنابراین، اعتقاد به:

اهمیت ارایه زمانمند رخدادها و حصول به معرفت ترتبی حوادث و حفظ تسلسل و پیوستگی وقایع، باعث شد تا ضمن حفظ ساخت زمانمند حوادث و ارایه کرونولوژیک رخدادهایی که زمان وقوع آنها روشن بود و یا با اندک توجه و تأملی قابل حصول بودند.

اولاً: کوشش کنیم تا در تحقیقی جدی و وسیع، که طبعاً، حتی قسمتی از صعوبتهای آن هم در نتایج فعلی و مجموعه تدوین یافته حاضر نیز پیدا نیست، حتی‌الامکان، روز، ماه و سال حوادث فاقد تاریخ صریح در متون اصلی را معین و یا پیشنهاد کرده و همه آنها را با شیوه‌ای خاص، که توضیح داده خواهد شد، در کنار حوادث زمانمند مذکور در منابع ارایه کنیم؛ **ثانیاً:** و از همین طریق، نه تنها رخدادهای گسسته از یکدیگر را نه تنها با تعیین زمان آنها به هم پیوند داده، بلکه اتصال موضوعی آنها را نیز حفظ کنیم تا سرانجام مجموعه‌ای منتظم از وقایع و حوادث تاریخ ایران در دورۀ قاجاریه فراهم آید که هم از ترتب زمانی و پیوند و اتصال کرونولوژیک برخوردار باشد و هم به لحاظ محتوایی و مضمونی به همدیگر مرتبط و متصل گردد. بدیهی است چنانکه قبلاً هم اشاره کرده‌ایم، حد نهایی این اتصال را وجود اطلاعات و دسترسی ما به منابع حاوی اطلاعات مورد نظر تشکیل می‌داد.

با توضیح کوتاه بالا، آشکار است که گرچه رویه و سطح نخستین این مجموعه، به ظاهر تدوین و گردآوری اطلاعات پراکنده موجود در منابع و اسناد و مدارک و روزنامه‌ها و غیره است (کاری که به خودی خود نیز صعب و دشوار است)، اما در نگاه دقیق‌تر به مسأله، این مجموعه را نه گردآوری و تدوین که باید تحقیق مستقل و مفصلی بر روی اطلاعات و گزارش‌ها شمرده شود که در آن کوشش شده است تا:

۱. ترتب و توالی حوادث، نه در شکل کلی و سال‌شمار، بلکه عموماً در حدّ روزشمار معین و سپس ارایه گردند؛
۲. حوادث به هم تنیده شده در مجموعه رخدادهای یک سال معین در متون اصلی، از یکدیگر تفکیک گشته و هر کدام در جایگاه زمانی و بستر موضوعی خود قرار گیرند.

از شیوۀ تحقیق در این باب و نیز از نمونه‌های آشفتگی برخی از همان گزارش‌هایی که دارای زمان نیز هستند و همچنین از خلط و خطاهای مورخان بزرگ عصر قاجار و حتی سیاحان فرنگی و تضاد سال‌شمارهای هرکدام با دیگری و بالاخره از جابه‌جا شدن حوادث سنوات نزدیک به هم، در بسیاری از منابع و متون و حتی اسناد قریباً سخن خواهیم گفت. شاید لازم به

ذکر نباشد که وقتی (چنانکه خواهیم دید)، مورخان نامور دوره قاجار، در گزارش برخی از رخداد‌های سیاسی، نظامی و درباری، گرفتار تعارض و تضاد و جابجایی زمانی و موضوعی شده‌اند، در باب گزارش حوادث اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی، گرفتار سهل‌انگاری افزون‌تری گشته و همین امر، رهیابی به زمان وقوع چنین رخداد‌هایی را نیز بسیار پیچیده و تحقیق در باب تعیین زمان آنها را دشوارتر کرده است.

در همین باره به اشاره باید گفت که چون متأسفانه مورخان این دوره، غالباً به ارایه گزارشی دقیق از زمان وقوع زلزله‌ها، آتش‌سوزی‌ها، بروز وبا و طاعون، قحطی، گرانی، مبدأ وضع مالیات‌ها در ایالات و ولایات، یا گاه زمان دقیق اعزام حکام و حتی فرماندهان نظامی به سوی مأموریت‌های محوله، ورود و خروج سفرای خارجی و نظایر آنها چشم پوشیده‌اند، رهیابی به حیطه دقیق زمانی آنها یا ممتنع بوده است و یا به دشواری و همراه استنتاج‌های علمی میسرگشته است.

بدیهی است وقتی اساس کار این مجموعه بر آن بود که صرفاً حوادث زمانمند و موجود در منابع را بیان نکند (روزشمار)، بلکه بر آن بود تا همه رخداد‌های دوره قاجار را به ترتیب تاریخی ارایه کند، (تاریخ منتظم)، طبعاً ناگزیر بودیم تا علاوه بر تطبیق اطلاعات و یافته‌ها در منابع، پژوهشی جدی را نیز برای انتظام دادن به حوادث در قالب‌های روز، ماه و سال به کار گیریم. به همین جهت، تا آنجا که متون و مدارک مختلف، زمان جزئی و کلی حادثه را ذکر می‌کردند، (و فقط با هم اختلاف داشتند)، کار انتظام حوادث بسیار دشوار نبود، زیرا در صورت عدم حصول به صحت سقم یک گزارش، می‌توانستیم تا یک متن را اصل و مبنا قرار دهیم و آنگاه اختلافات و آراء دیگر مورخان را در حاشیه متذکر شویم، اما طبعاً آن هنگام که همه منابع در باب روز و ماه یک حادثه، خاموش بودند و یا حوادث چند سال و یا حداقل دو سال را (خصوصاً در هنگام بازگشت به حوادث سال قبل و بدون کم‌ترین ذکری از این بازگشت)، درهم تنیده بودند، آن هم به حدی که رهیابی به روز و ماه دقیق حادثه، حتی با جستجوهای فراوان از منابع موجود و قابل دسترس نیز مشکل‌گشا نبودند، برای آنکه اصل خبر را حذف نکرده باشیم، و به گونه‌ای شایسته در کنار سایر گزارش‌های زمانمند ارایه کنیم، به اتکای استنباط خویش، آن خبر را ارایه کردیم. در این حال چون تعهدات تحقیقی ایجاب می‌کرد که میان یافته‌های خود و گزارش‌های متون تفاوت بگذاریم، شیوه تفکیک ویژه‌ای همراه با علامت‌گذاری‌های خاص را انتخاب کردیم که از آن، در جای خود و به هنگام بحث در باره ارجاعات سخن خواهیم گفت.

دشواری‌های زائیده تغییر سال‌شمار در عناوین اصلی متون تاریخی

در کنار معضل فقدان گزارش‌های زمانمند در منابع و متون اصلی قاجاریه، مشکل جدی دیگر برای تدوین و تنظیم وقایع در قالب سال‌شمار یا روزشمار، خلط فراوان و گسترده سنوات و سال‌شمارهای قمری و خورشیدی در منابع مذکور بود، می‌دانیم که پس از تدوین تقویم جلالی یا تقویم ملکی که در نهم رمضان سال ۴۷۱ قمری مطابق اول فروردین ۴۵۸ خورشیدی و ۱۵ مارس ۱۰۷۹ میلادی به عنوان تقویم رسمی در ایران به مرحله اجرا درآمد، گرچه نوروز در نخستین روز فروردین یا اولین روز بهار تثبیت شد و در نتیجه اساس محاسبات مالیاتی بر بنیاد زمان ثابتی استوار گشت، ولی چون به دلیل اعتبار و ارزش اعتقادی و اهمیت فرهنگی گاه‌شماری قمری، تقویم قمری نیز باقی ماند، بنابراین عملاً پس از رواج تقویم جلالی، در ایران دو تقویم و دو گاه‌شمار معمول گردید. گاه‌شمار خورشیدی عمده‌تاً برای تنظیم امور دیوانی و محاسبه نوروز و زمان تبدیل آفتاب از برج حوت به حمل مورد استفاده قرار می‌گرفت و تقویم قمری هم برای محاسبه زمان فرا رسیدن ایام و

ماه‌های مذهبی.

کوتاه زمانی بعد و با سلطه حکومت‌های ترک تبار و مغول نژاد بر ایران، تقویم دیگری به نام تقویم ترکی در میان اهل دیوان و مورخان رواج یافت. با استفاده از این تقویم که صرفاً در قالب سال‌شمار محدود بود، سومین شکل گاه‌شماری نیز به منابع و متون تاریخی راه یافت و حتی محور و مبنای سال‌شمار ترکی نیز قرار گرفت. با تمام این احوال، از آنجا که این گاه‌شمار و تقویم ترکی، در جریان حیات اقتصادی و فرهنگی جامعه مسلمان ایرانی، اعم از فارس و ترک و غیره، عملاً کاربرد تقویم خورشیدی و قمری را نداشت و تنها در حوزه برخی حاکمیت‌های سیاسی ترک، اهمیت محدودی یافته و غالباً نیز به عنوان تقویم تطبیقی صوری و تشریفاتی، در کنار دو گاه‌شمار قمری و خورشیدی به کار می‌رفت، بنابراین، مشکل و آشفتگی قابل توجهی را پدید نیاورد، حال آنکه به دلیل اهمیت اقتصادی و اعتقادی تقویم‌های قمری خورشیدی و اهمیت مبنایی سال‌شمار قمری در تاریخ‌نویسی و تقید مورخان ایرانی به استفاده از سال‌شمار خورشیدی و ضرورت ملی ذکر تغییر و تحول سال قدیم به سال جدید و بیان زمان دقیق حلول سال خورشیدی، (نوروز) در خلال و ذیل وقایع نگاری مبتنی بر تقویم قمری و ذکر تشریفاتی سال‌شمار ترکی در کنار آن سال‌شمار قمری، خطاهایی فاحش در انتظام زمانی رخدادهای تاریخی و تطبیق حوادث با تقویم قمری و شمسی پدیدار گشت. به رغم گستردگی و تکرار خطاهای فاحش در این باب، حسب آگاهی‌های ما، تاکنون کسی به تأثیرات این موضوع در بروز آشفتگی‌های جدی در قلمرو تاریخ‌نویسی منتظم توجه نداده و متذکر دلایل و مبنای و حیطه گسترده این خطاها نشده است. نمونه‌ای از خلط و آمیختگی دو تقویم قمری و خورشیدی در دوره قاجار را که بدون استثناء تمام مورخان این دوران در دام آن افتاده‌اند، از *ناسخ‌التواریخ* می‌آوریم، سپهر می‌نویسد:

وقایع حال شاهنشاه غازی محمدشاه قاجار در سفر هرات در سال یک هزار و دویست و پنجاه و سه هجری

«در سال یک هزار و دویست و پنجاه و سه هجری، مطابق ایت‌ئیل ترکی، چون ده ساعت و چهار دقیقه از شب چهارشنبه بیست و چهارم ذی‌الحجه سپری شد، آفتاب از حوت به حمل جای کرد، شاهنشاه غازی محمدشاه جشن نوروزی به پای کرد و چون پنج روز بعد از تحویل شمس به برج حمل، ماه محرم در رسد و سال یک هزار و دویست و پنجاه و چهار قمری درآید و هم پنج روز به سال شمسی مانده باشد، که سال قمری منقضی شود، لاجرم وقایع سال یک هزار و دویست و پنجاه و چهار مرقوم می‌گردد...»

چنانکه ملاحظه می‌گردد، ظاهر سخن سپهر موجه و عاری از ابهام است، چرا که او می‌نویسد که چون در شب چهارشنبه ۲۴ ذیحجه، تحویل سال جدید خورشیدی صورت پذیرفته است، او حوادث و رخداد‌های چند روز آخر سال قمری را ذیل حوادث سال بعد می‌آورد. این سخن تا اینجا و با آن توضیح، جای هیچگونه ایرادی ندارد، ولی با مذاقه بیشتر می‌توان دریافت که سپهر نیز همانند مورخان دیگر صدر دوره قاجاریه و بدون استثناء از ایشان، گرچه اساس گزارش خود را در بیان حوادث گاه‌شمار قمری قرار داده، اما چون در همان حال در عناوین اصلی و ذکر تحویل سال، از تقویم قمری پیروی کرده است، در عمل با پایان سال قمری و آغاز سال جدید شمسی، سال قمری را نیز در ذیحجه و نه محرم تغییر داده و به این ترتیب تمام حوادث سال قمری قبل را ذیل سال جدید و با تبدیل سال شمسی، در ذیل سال جدیدی آورده است. سپهر علاوه بر افتادن در دام این خطا، که ناشی از پیروی او از مورخان متقدم خویش است، به دلیل آنکه ذیل عنوان: «ذکر وقایع احوال شاهنشاه غازی محمدشاه قاجار»، (ص ۲۲۸ جزء دوم) سال قمری را با فرارسیدن نوروز تغییر داده و یک سال بر آن افزوده

است، دچار اشتباه مضاعفی شده است. به این معنی که همه حوادث هر سال خاص و معین را همواره در شمار وقایع سال بعد آورده است.

بدیهی است که رهیافت به این خطاها، آنگاه که نوروز در ماه آخر قمری فرا می‌رسد، دشوار نیست، ولی آنگاه که نوروز فی‌المثل در اواسط سال قمری، مثلاً در ماه رجب فرا می‌رسد، خطای مورخان مذکور و تغییر سال قمری با آغاز سال خورشیدی، به سهولت و سادگی جلب توجه نمی‌کند و این خود موجب سرگشتگی فراوان در معرفت به سال حادثه و حتی گاهی رابطه و پیوند رخدادها و جایگاه واقعی آنها می‌شود.

پس کوتاه سخن آنکه، تمام مورخان صدر دوره قاجار، مانند میرزا رضی تبریزی، عبدالرزاق دنبلی، محمد صادق وقایع‌نگار مروزی، خاوری شیرازی، محمد تقی مستوفی، رضاقلی خان هدایت، خورموجی و حتی اعتمادالسلطنه در تاریخ *منتظم ناصری* به پیروی از مورخان دوره سلجوقی به بعد، به آن سبب که بدون دقت و تأمل شایسته، مبدأ تقویم تاریخی خود را در بیان حوادث سال قمری قرار داده و در همان حال با فرارسیدن نوروز سلطانی، وقایع سالانه را گزارش کرده و آنگاه بدون نوشتن عنوان سال خورشیدی در سرفصل حوادث هر سال، سال قمری را اساس قرار داده و به ارایه حوادث پرداخته‌اند، غالباً گزارش‌های دو سال قمری را در ذیل یک سال، (یا سال قبل و یا سال بعد) آورده و به این ترتیب، هم خوانندگان دقیق را دچار سردرگمی کرده‌اند و هم زمان دقیق وقایع را نادرست گزارش کرده‌اند. به عنوان مثال و باز هم از همان *ناسخ‌التواریخ* می‌توان متذکر وقایع زیر شد که در جایگاه زمانی خود قرار نگرفته و یک سال جلو کشیده شده‌اند:

۱. قتل قائم‌مقام در سال ۱۲۵۰ که در وقایع سال ۱۲۵۱ گزارش شده است؛
۲. فرمان محمدشاه به احضار سپاه برای عزیمت به هرات در سال ۱۲۵۳، که در وقایع سال ۱۲۵۴ گزارش شده است؛
۳. ورود فتحی محمد خان، فرستاده کامران میرزا به حضور محمدشاه در سال ۱۲۵۳ که این سفارت، در ضمن حوادث سال ۱۲۵۴ آمده است؛
۴. لشکرکشی محمدشاه به هرات که قطعاً در سال ۱۲۵۳ آغاز شد، اما در ذیل وقایع سال ۱۲۵۴ ذکر شده است؛
۵. هجوم کامران میرزا، حاکم هرات به سیستان در سال ۱۲۵۳ که این هجوم نیز در قالب حوادث سال ۱۲۵۴ مورد بحث قرار گرفته است؛
۶. عزیمت ناصرالدین میرزا ولیعهد به ایروان در سال ۱۲۵۳، برای دیدار با امپراتور روسیه که این حادثه هم در شمار وقایع سال ۱۲۵۴ ثبت شده است؛
۷. هجوم علیرضا پاشا به خرمشهر در سال ۱۲۵۳ که از آن نیز در شمار وقایع سال ۱۲۵۴ یاد شده است.

جایجایی سال‌های حوادث و تغییر سال قمری با فرارسیدن فروردین و یا به تعبیر خود مورخان این دوره، عبور خورشید از برج حوت به حمل، یگانه خطا و پریشان‌نویسی و خلط حوادث، آن هم در همان حداقل حوادث زمانمندی که مورخان مذکور، بیان می‌دارند، نیست، بلکه مسأله مهم‌تری که تنها به هنگام تصمیم بر تدوین زمانمند تمام حوادث، جلوه می‌کند و روند ساده و غیرپیچیده انتظام وقایع و گزارش‌های دارای تاریخ را گرفتار غموض و ابهام و جداً محتاج تحقیق و آن هم تحقیقی صبورانه، دشوار و طاقت‌فرسا می‌سازد، انتقال حوادث ماه‌های آخر هر سال به سال جدید، بدون کمترین تذکر و توضیح روشنگرانه و نیز انتقال و ذکر حوادث نخستین ماه‌های قمری، ذیل حوادث سال قبل است. یعنی سالی که با نوروز تبدیل و نو

می‌شود، ولی با سال‌شمار قمری عنوان‌گذاری می‌گردد. به عنوان مثال اگر فرض کنیم که نوروز در ربیع‌الاول یک سال معین قمری و در روزی مشخص از این ماه فرارسیده و ذکر حوادث سال گذشته نیز طبعاً با نوروز سال قبل و در همان ماه ربیع‌الاول آغاز شده باشد، مورخان صدر دوره قاجار و باز هم تمام آنها، سیر ذکر حوادث همان سال قبل را با نوروز سال بعد و ربیع‌الاول سال قمری جدید ادامه می‌دهند و آنگاه چون در ربیع‌الاول به نوروز می‌رسند، سال‌شمار خود را با سال جدید آغاز می‌کنند. نتیجه این شیوه از ارایه وقایع، آن است که خواننده، گاه با چند ماه قمری در یک سال معین روبرو شده و در ابتدا گرفتار حیرت می‌گردد، اما با کمی تدقیق و تأمل و ممارست با متون مذکور در می‌یابد که تمام ماه‌های محرم تا ربیع‌الاول که در سالی واحد تکرار شده‌اند، متعلق به سال جدید قمری‌اند، ولی چون مورخان مورد بحث، فقط اساس انتخاب عناوین سال‌شمار خود را سال خورشیدی قرار داده‌اند، بنابراین علی‌رغم آنکه با فرارسیدن ماه محرم، باید سال را نیز جدید می‌کرده‌اند، ولی حوادث ماه‌های اول سال قمری تا زمان نوروز را همچنان ذیل همان سال گذشته بیان داشته‌اند.

برای پرهیز از تطویل کلام، از میان نمونه‌های عدیده، توجه علاقمندان را به گزارش‌هایی در روضة‌الصفای ناصری، جلب می‌کنیم. این مورخ در جایی از کتاب خود می‌نویسد: «در بهار فیروزی مآل یک هزار و دویست و دو، حضرت خدیو قاجار از دارالسلطنه طهران با سپاهی انبوه و صفوفی چون کوه روی به ساحت عراق کرده...» (ص ۲۱۲ جلد نهم) رضاقلی‌خان هدایت یک صفحه بعد، طی گزارشی که طبعاً باید مربوط به سال ۱۲۰۲ باشد می‌آورد که: «و ورود آن حضرت در پنج‌شنبه بیست و دویم محرم‌الحرام سال یک هزار و دویست و دو بوده است...» سپس در صفحه بعد و باز هم بدون ذکر تغییر سال می‌نویسد: «... در اوایل شهر ذیحجه الحرام به تسخیر گیلان آمد...» مقصود از ذیحجه هم، ذیحجه سال ۱۲۰۲ است. هدایت به دنبال همین مطلب، آورده است که: «در روز دوازدهم محرم‌الحرام، در چهار فرسنگی گیلان مقدمه مبادرت به مبارزت برآراستند...» حتی با ملاحظه‌ای سطحی نیز می‌توان دریافت که هدایت چگونه در سال‌شمار حوادث، وقایع دو سال متفاوت شمسی و قمری را به هم آمیخته و برای خواننده خویش معین نکرده است که روز دوازدهم محرم اخیر الذکر، مربوط به سال قمری جدید یعنی سال ۱۲۰۳ است، نه سال ۱۲۰۲.

اختلاف منابع در روزشمار حوادث و گزارش زمان و تاریخ رخدادها

اختلاف منابع اصلی تاریخ قاجاریه، چه منابع داخلی و چه خارجی، در گزارش حوادث و رخدادهای معین، یکی از چشم‌گیرترین مسائل، در تاریخ‌نگاری دوره قاجاریه است. همین اختلاف، طبعاً ایجاب می‌کند که هرگونه تلاشی برای تنظیم و تدوین زمانمند حوادث این دوره، با تحقیق و تدقیق جدی همراه گردد. بدیهی است اگر قصد اولیه در این مجموعه، صرفاً روایت رخدادها به شکل زمانمند بود، معضل اختلاف روایت‌ها می‌توانست با قرار گرفتن یک گزارش در متن و تذکر اختلاف‌ها در حاشیه حل شود، اما از آنجا که بر آن بودیم تا مجموعه روایی عاری از ابهام و قابل اعتماد را در پیش روی خوانندگان، خصوصاً محققان قرار دهیم، بنابراین بر آن شدیم تا محتوا و سطح تدوین و تنظیم گزارش‌ها را، اگر نه با پژوهشی گسترده، ولی حداقل با تبیین اختلاف‌های چشمگیر، از یک گردآوری صرف و دور از هر مسئولیتی منطقی و علمی، به مجموعه‌ای در حد امکان نقادی شده و دور از ابهام تبدیل کرده و ناهماهنگی‌های موجود در منابع را به حال خود نگذاشته و خواننده را در گرداب آنها رها نکنیم. اهل نظر و آشنایان به آشفته‌گی‌های منابع آگاهند که این نقید تا چه میزان دشواری‌های جدی را به دنبال دارد و چگونه ماهیت جستجو را از یک گردآوری صرف و ساده و با دغدغه اندک، به دقت و مراقبتی

اساسی تبدیل می‌کند.

حقیقت این است که علی‌رغم آگاهی کلی ما به دشواری‌های متعدد در تهیه این مجموعه، و از جمله این گمان که عمده‌ترین دشواری ما فراهم آوردن منابع و مآخذ اصلی خواهد بود، در همان قدمهای نخست دریافتیم که علاوه بر صعوبت جان فرسای تهیه منابع و مآخذ، که برای رسیدن به آدرس آنها (واگر نگوئیم بازداشتگاه دائمی آنها)، روزها صرف وقت می‌کردیم، با مشکل جدی‌تر دیگری روبرو هستیم. چون دوره کوشش برای رؤیت موقت منابع و تدارک مواد اولیه خاتمه یافت و نوبت تنظیم یافته‌ها فرا رسید، مشکل مذکور هر چه بیشتر وضوح یافت و معلوم شد که تدوین مجموعه روزشمار هیچگاه با تصور اولیه استخراج گزارش‌ها و تنظیم آنها سامان نخواهد یافت؛ چرا که گزارش‌های مذکور تا آن هنگام که در قالب فصول و مباحث و منابع مدارک تاریخی قرار دارند و به گونه‌ای منتظم و زمانمند ترتیب و توالی نیافته‌اند، تعارض‌ها و ناهماهنگی‌های گاه جدی خود را نشان نمی‌دهد، اما درست پس از آنکه استخراج، تفکیک و به گونه‌ای زمانمند تنظیم می‌شوند، مشکلات خود را آشکار می‌سازند. با کثرت و انباشته شدن فزون‌تر یافته‌ها، معضل ناهماهنگی و تعارض‌ها نیز هر چه بیشتر آشکار شدند. به این ترتیب بود که گام‌ها هر چه جلوتر رفتند، بسیار بیش از حد تصور اولیه، خود را با کثیری از گزارش‌های متفاوت و متضاد و حتی با اختلاف‌های جدی در تقویم و گاه‌شماری روبرو دیدیم. شگفت‌زده شدیم که چگونه بعضی از مورخان، آن همه از ناهماهنگی را در آثار خویش ثبت و ضبط کرده و به تعارض‌های آنها توجه نکرده‌اند. شایان توجه است که بسیاری از این اختلاف‌ها و تضاد گزارش‌ها، اختلاف درباره وقایع معین و زمان و یا تقویم زمانی، مشهورات تاریخی بود. در چنین شرایطی، طبعاً چون نمی‌توانستیم بدون جستجو و تحقیق از کنار این اختلاف گزارش‌های موضوعی و تقویمی بگذریم و باورمان این بود که زمان حادثه نیز، عنصر تعیین کننده‌ای نسبت به فهم خود حادثه و پیوندهای موضوعی، مکانی و زمانی آن حادثه با حوادث قبل و بعد است و رها کردن ابهام‌ها به حال خویش، حداقل، برای تعلیل و تحلیل زیان بار و مانعی اساسی است، بنابراین، ناگزیر، به تأمل‌ها، بررسی‌ها و واری‌های گسترده و صرف حوصله فراوان، درباب هر کدام از گزارش‌های ناهماهنگ تن دادیم تا همان تعهد و تقید مذکور، یعنی ارایه مجموعه‌ای منظم و حاوی گزارش‌هایی که در حد امکان نقادی و هماهنگ شده‌اند، میسر گردد. چه بسا که بنا به دلایلی که ذکر آنها موجب تطویل است، بخشی از گزارش‌های یک مورخ را دقیق‌تر یافتیم و اساس واری‌ها را اطلاعات همان مورخ قرار دادیم، گاه برای حل اختلاف‌ها و یافتن راهی جهت هماهنگی گزارش‌ها، شیوه تلفیق و ترکیب را مناسب‌تر می‌دیدیم و بعضی اوقات نیز اجزایی از هر متن تاریخی را نسبت به متن دیگر (و نه همه گزارش‌های یک قسمت یا یک سال را) مرجح یافتیم و آنگاه بر همین اساس، به نتیجه‌ای نسبتاً روشن و اعتمادآور، در واری‌های اختلاف‌ها و تضادها رسیدیم. درست است که جرح یک راوی و یا تعدیل آن گاه می‌توانست کار ساز باشد، اما از آنجا که مقید به آن بودیم تا همه رخدادها و گزارش‌های قابل دسترس در منابع موجود را حذف نکنیم، بنابراین از توسل به جرح و تعدیل، جز در قلیلی از مسلمات و متواترات، اجتناب ورزیدیم.

بسیار مقید بودیم تا هیچ حادثه‌ای اصلی را کنار نگذاریم. در مواردی نیز که مناسب می‌دیدیم، وقتی تاریخ حادثه را مطابق ترجیح خاصی در متن می‌آوردیم، آراء و گزارش‌های متفاوت دیگر را نیز در حاشیه یادآور شدیم، تا خواننده نسبت به آن آگاهی کاملی داشته و در صورت علاقه بتواند خود نیز تفحص لازم را انجام دهد. لازم به ذکر نیست که برخی اوقات نیز اختلاف گزارش‌ها با رسیدن به یک گزارش قطعی، کنار گذاشته شدند و با چشم‌پوشی از تمام آن اختلاف‌ها و بدون ترجیح یکی بر دیگری، گزارش قطعی و گاه مخالف با تمام گزارش‌های قبلی را برگزیده و به آن اعتبار می‌دادیم، چرا که همه دلایل و شواهد بر صحت آن حکم می‌کردند و جعل محتوای آن خبر بسیار نامعقول و ناممکن به نظر می‌رسید. نمونه‌ها:

۱- تقریباً تمام مورخان نامور صدر دوره قاجار، عزیمت آقامحمد خان قاجار به مشهد و تمام وقایع دیگر در خراسان را پس از ذیقعه سال ۱۲۱۰ و در فاصله همین ماه تا آخر سال مذکور نوشته و در خلال بیان حوادث ورود آقامحمد خان به خراسان در اواخر همین سال، به شرح دستگیری و شکنجه شاهرخ میرزا و حوادث دیگر مشهد پرداخته‌اند و بالاخره زمان مراجعه آقامحمد خان از مشهد به تهران را نیز در همان سال ۱۲۱۰ قمری ثبت کرده‌اند. شگفت اینکه اعتمادالسلطنه هم که به انتظام زمانی حوادث توجه داشته، به همین راه رفته است.

بدیهی است اتفاق مورخان در این باب، یعنی سفر آقامحمد خان در سال ۱۲۱۰ به مشهد و بازگشت او به تهران در همین سال، می‌توانست اعتمادآفرین و در همان حال گمراه‌کننده نیز باشد. ما که تردید داشتیم که خان قاجار با چنین شتابی به مشهد روانه شود و پس از ترک تهران در هفتم ذیقعه ۱۲۱۰ به سرعت به مشهد رسیده و پس از انجام اقدامات متعدد از آن سامان، به شکلی به تهران بازگشته باشد که در پایان سال ۱۲۱۰ در تهران باشد، تأملی جدی را آغاز کردیم و سرانجام از طریق اطلاعات موجود در یک سند که تصریح دارد که آقامحمد خان در پنج‌شنبه ۲۲ محرم ۱۲۱۱ وارد مشهد شده است، به این اطمینان رسیدیم که تواتر و اتفاق مورخان در باب سفر و مراجعت آقامحمد خان به خراسان نادرست و زاییده سهل‌انگاری است و بنابراین سفر وی در اواخر سال ۱۲۱۰ آغاز شده، در محرم به مشهد رسیده و در سال ۱۲۱۱ مراجعت کرده است.

۲- شیوه گزارش زمان و شرایط صدور فتاوی جهادی در عصر فتحعلی شاه، یکی از نمونه‌های قابل توجه از گزارش‌های آشفته و حاوی تعارض و ناهماهنگی است که همان تشتت موجب بروز رهیافت‌های نادرست تحلیلی بعدی شده است. بر پایه همین اخبار ادعا شده است که مدتی پس از امضای قرارداد گلستان، چون ایرانیان مسلمان مناطق اشغالی از ستم قوا و مأمورین تزاری به جان آمدند، به علما التجاء بردند. علما نیز از دربار قاجار خواستند تا برای رهایی مردم سرزمین‌های اشغالی به روس‌ها حمله برد. شاه قاجار و ولیعهد او در حالی که آمادگی تجدید نبرد را نداشتند، ناگزیر تسلیم خواست علما شدند و به این ترتیب جنگ‌های مرحله دوم که به از دست رفتن بخشی دیگر از خاک ایران منجر شد، آغاز گردید.